

## «عنقا و سلیمان» تلمیحی فراموش‌شده در ادب پارسی

مجتبی مجرد\*

### چکیده

یکی از حوزه‌های مهم جلوهٔ روابط بینامتنی در ادبیات فارسی تأثیرپذیری از قصص گوناگونی است که دربارهٔ زندگی انبیای الهی در متون تفسیری اسلامی ذکر شده و به شکل مضامین گوناگون ادبی در شعر شاعران جلوه یافته است. بسیاری از تلمیحات داستانی و تفسیری را به مرور زمان شارحان، سنتی و جدید، از دل متون ادبی استخراج و بررسی کرده‌اند، اما برخی از این تلمیحات هم‌چنان مغفول باقی مانده‌اند. نگارنده در این پژوهش می‌کوشد، با واکاوی یکی از روایت‌گونه‌های تفسیری پرتکرار در شعر فارسی، رابطهٔ عنقا و سلیمان را بررسی کند و از این ره‌گذر یکی از تلمیحاتی را که شارحان شعر فارسی بدان توجهی نشان نداده‌اند تبیین و تحلیل کند. علاوه‌بر تبیین روایت معروف عنقا و سلیمان براساس متون کهن فارسی و عربی، پاره‌ای از مضامین جانبی این روایت نیز که جلوه‌های گوناگونی در ادب فارسی داشته بررسی شده است.

**کلیدواژه‌ها:** ادب فارسی، متون تفسیری، سلیمان، عنقا، سیمرغ، قاف.

### ۱. مقدمه

«عنقا» از آن دست واژگانی است که در فرهنگ ایرانی همواره موردتوجه بوده است. این‌که آیا این موجود وجود خارجی داشته یا صرفاً زائیدهٔ تخیل آدمی بوده بحثی است درازدامن که مانند مباحث دیگری از این گونه نتیجهٔ قطعی و روشنی نخواهد داشت. آنچه برای ما اهمیت دارد کارکرد فرهنگی و ادبی عنقا در بستر تاریخی زبان و ادبیات فارسی است.

---

\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بجنورد، mojarad\_mojtaba@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۸/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۱۴

عموم فرهنگ‌نویسان فارسی‌زبان عنقا را همان سیمرغ دانسته‌اند و جالب‌تر آن‌که سیمرغ نیز هویتی مشخص‌تر از عنقا ندارد و خلاصه آن‌که در این تعریف، به تعبیر منطقیون، معرفّ اَجلی از معرفّ نیست.

در باب ریشه‌شناسی (etymology) این واژه نیز سخنان گوناگونی گفته‌اند که بیش از آن‌که مبنای علمی داشته باشد، بافته‌های خیال‌پردازانه است؛ چنان‌که مثلاً گفته‌اند:

و عنقا آن را بدین جهت گویند که طویل العُنُق بوده و یا آن‌که بدان «عنقای مُغْرَب» گفته‌اند؛ زیرا طیور و اطفال و دختران را بلع می‌کند و فرومی‌برد و بعضی آن را «عنقای مَغْرَب» گویند از آن‌رو که به سبب هیئت، عجیب و غریب است و بعضی مغرب به معنی مخفی و نابود نوشته‌اند (برهان ۱۳۴۲: ج ۳، ۱۳۸۴؛ دهخدا ۱۳۷۷: ذیل «عنقا»).

اما در باب این موجود «نابود» چندان سخن گفته و از عجایب آن نوشته‌اند که بسیاری از موجودات «بوده» نیز چنان وصف مستوفایی نشده‌اند، چنان‌که مثلاً شمس‌الدین آملی (م ۷۵۳ق) از قول زمخشری آورده است:

حق تعالی در عهد موسی علیه‌السلام مرغی آفرید نام او عنقا؛ او را چهار پای بود از هر جانب دو، و رویی مانند روی آدمی و او را هم‌چو او جفتی بیافرید و ایشان در حوالی بیت‌المقدس بودندی و صید ایشان از وحوش بودی. و با موسی علیه‌السلام انس داشتندی چون موسی علیه‌السلام به دار بقا پیوست، ایشان از آن زمین نقل کردند و به زمین نجد فرود آمدند و پیوسته کودکان را می‌بردند و طعمه می‌ساختند. چون خالد بن سنان العبسی به تشریف نبوت سرفراز گشت، اهل حجاز و نجد از آن مرغ شکایت کردند. او دعا کرد. حق تعالی به دعای خالد بن سنان نسل ایشان را منقطع کرد و جز نام ایشان در جهان نماند و بعضی گویند به دعای حنظله ایشان را به بعضی از جزایر محیط انداخت و در آن جزایر فیل و کرگدن و ببر و جاموس و بیش‌تر حیوانات باشند، لیکن او جز فیل را صید نکند و اگر فیل نیابد تنّین یا ماهی بزرگ صید کند و دیگر حیوانات را به واسطهٔ آن‌که مطیع اویند متعرض نشود (شمس‌الدین آملی ۱۳۸۱: ج ۳، ۳۲۳-۳۲۴؛ مجدی ۱۳۶۲: ۸۱).

عنقا، و با اندکی تسامح سیمرغ، در ادبیات فارسی نقش‌های نمادین گوناگونی داشته است. گاه نماد گوشه‌گیری و عزلت‌جویی بوده و گاه با حلول در پوستین «همای» تیپ شخصیتی خاصی از اجتماع انسانی را تداعی می‌کرده است که «استخوان خورد و جانور نیازارد». با این‌همه، گاه نماد بلندنظری به‌شمار رفته و مدتی نیز در پی بی‌نشانی و گم‌نامی طیّ

طریق کرده است و همتای فارسی آن، سیمرغ، در ادبیات عرفانی به چنان جایگاه رفیعی رسیده که مقصد نهایی مرغان عطار نیشابوری شده است (برای نمونه‌های شعری این موارد، بنگرید به دهخدا ۱۳۷۷: ذیل «عنقا» و «سیمرغ»). غرض از این مقدمه آن است که مشخص شود عنقا در گستره ادب فارسی نقش‌های نمادین گوناگونی بازی کرده است و بعید نیست که پاره‌ای از نقش‌های آن نیز از نظر دور مانده باشد. نگارنده در این پژوهش می‌کوشد یکی از جنبه‌های مغفول‌مانده «عنقا» را، که در تلازم با «سلیمان» مطرح شده است، واکاوی کند. روش کار بدین صورت خواهد بود که نخست، نمونه‌هایی از ابیات و اشعار فارسی، که موتیف (motif) عنقا و سلیمان در آن‌ها به کار رفته است، بررسی می‌شود و در نهایت، باتوجه به پیش‌زمینه‌های تفسیری و تاریخی این موتیف رمزگشایی خواهد شد. مقالات گوناگونی با موضوعات «تجلی قاف در شعر فارسی»، «حکمت‌های داستان سلیمان»، و «سیمرغ و قاف در ادبیات ایران» چاپ شده‌اند، اما بنابر جست‌وجو و مطالعه نگارنده، تاکنون مقاله یا اثر مستقلی در باب رابطه عنقا/ سیمرغ و سلیمان نوشته نشده است و حتی شارحان متون کهن نیز، چنان‌که اشاره خواهیم کرد، به ارتباط تلمیحی عنقا و سلیمان اشارتی نکرده‌اند.

## ۲. پیشینه عنقا و سلیمان در ادب فارسی

گویا سنایی غزنوی (۴۷۳-۵۴۵ ق) جزء نخستین کسانی است که به هم‌نشینی «عنقا» و «سلیمان» التفات داشته است:

سلیمان‌وار دیوان را مطیع امر خود گردان  
نشین بر تخت بلقیسی و چتر از پر عنقا کن  
(سنایی ۱۳۸۸: ۴۹۳)

شفیعی کدکنی در شرح این بیت، با اشاره به فرمان‌روایی سلیمان بر دیوان و پریان و نیز ماجرای عرش بلقیس در قرآن، عبارت «چتر از پر عنقا» را چنین توضیح داده است:

اشاره است به داستان‌هایی که در باب سلیمان در کتب قصص انبیا نقل شده است که وقتی به جایی می‌رفت مرغان بر سرش سایه می‌افکندند. عنقا که در افسانه‌ها پرنده‌ای است شبیه سیمرغ در ادبیات عرفانی رمزی است از حق ...  
(شفیعی کدکنی ۱۳۷۶: ۴۳۸).

این قصیده در گزیده سید ضیاء‌الدین سجادی و جعفر شعار با عنوان «نغمه‌گر حدیقه عرفان» نیامده است. در دیگر گزیده‌ها یا شروح قصاید سنایی که نگارنده به آن‌ها مراجعه

کرده است نیز یا این قصیده ذکر نشده یا تلازم «عنقا» و «سلیمان» مودتوجه قرار نگرفته است.

یکی از کسانی که، به علت احاطه بر علوم و باورهای زمانه خود، بسیاری از اصطلاحات و موتیف‌های رایج را در شعر خویش به کار برده خاقانی شروانی (۵۲۰-۵۹۵ق) است. آشنایی خاقانی با باورهای تفسیری و تاریخی فرهنگ اسلامی چنان است که هنوز هم باید کلید فهم برخی از اشعار او را در تلمیحات کم‌ترشناخته‌شده فرهنگ اسلامی - ایرانی جست‌وجو کرد (برای نمونه، بنگرید به مجرد ۱۳۹۴: ۱۲۳-۱۳۳). در دیوان خاقانی چندین بار به رابطه عنقا و سلیمان اشاره شده و شاعر با قراردادن این دو واژه در یک بیت تداعی معنایی خاصی را در ذهن ترسیم کرده است:

کوس حاج است که دیو از فزعش گردد کر      زو چو کرنای سلیمان دم عنقا شنوند  
(خاقانی ۱۳۸۸: ۱۰۱)

ضیاءالدین سجادی در شرح این بیت نوشته است: «دم عنقا: عنقا پرده‌ای است در موسیقی و نیز گویند در منقار عنقا سوراخ‌هایی است که از هر یک آواز جانوری بیرون آید» (همان: ۱۰۱۴). در تقریرات بدیع‌الزمان فروزانفر هم چیزی بیش از این نیامده است (استعلامی ۱۳۸۷: ج ۱، ۳۷۹-۳۸۰). در دیگر شروح آثار خاقانی نیز یا این قصیده ذکر نشده یا فقط نکات ذکر شده با تحریرهای گوناگون بیان شده است، اما سخنی از رابطه عنقا و سلیمان به میان نیامده است (برای نمونه، بنگرید به برزگر خالقی ۱۳۸۷: ج ۱، ۴۵۳؛ ماحوزی ۱۳۷۷: ۱۸۷-۱۸۹؛ کزازی ۱۳۸۹: ۲۴۸). ابیات دیگری هم که در ادامه از خاقانی نقل می‌شوند چنین وضعی دارند و در شروح گوناگون از حیث رابطه «عنقا و سلیمان» موردتوجه نبوده‌اند:

مرا آیینۀ وحدت نماید صورت عنقا

مرا پروانۀ عزلت دهد ملک سلیمانی

چه جای عزلت و ملک است کانجا ساخت همت خوان

که عنقا مورخوان گشت و سلیمان مرد هم‌خوانی

(خاقانی ۱۳۸۸: ۴۱۲)

در تقریرات فروزانفر ذیل این ابیات چنین توضیح داده شده است: «این عزلت و درک هستی مطلق برای من مانند جلوه و حمایت سیمرغ است و در این عزلت و بی‌نیازی از

«عنقا و سلیمان» تلمیحی فراموش شده در ادب پارسی ۶۷

خلق خاقانی خود را سلیمان زمان می بیند». در بیت بعدی نیز همت خاقانی را از مرتبه سلیمانی هم بالاتر می برد: «چنان که سیمرغ و سلیمان هم ریزه خوار خوان همت او می شوند» (استعلامی ۱۳۸۷: ج ۲، ۱۲۹۸). خاقانی در مواضع دیگری نیز به رابطه عنقا و سلیمان اشاره کرده است:

چون ز من اهل خراسان همه عنقا بینند      من سلیمان جهان بان به خراسان یابم  
(خاقانی ۱۳۸۸: ۲۹۸)

عنقا به باغ بخت و سلیمان به تخت عزّ      با جاه نو رسید و به امکان نو نشست  
(همان: ۷۵۶)

جوزا گریست خون که عطارد بیست نطق      عنقا بریخت پر که سلیمان گذاشت تخت  
(همان: ۸۳۴)

موتیف «عنقا و سلیمان» را در دوره های بعد دیگر شاعران بزرگ زبان فارسی نیز به کار گرفتند. به گمان نگارنده، سعدی در این بیت نیم نگاهی به همین موتیف داشته است:

تا چه مرغم کم حکایت پیش عنقا کرده اند      تا چه مورم کم سخن نزد سلیمان گفته اند  
(سعدی ۱۳۸۵: ۹۹)

یا وقتی که حافظ در غزل معروف خود سخن از عنقا به میان می آورد، بلافاصله از «مرغ سلیمان» نیز یاد می کند:

من به سرمنزل عنقا نه به خود بردم راه      قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم  
(حافظ ۱۳۸۵: ج ۲، ۱۰۵۰)

بهاءالدین خرمشاهی مرغ سلیمان را در این بیت همان هدهد دانسته است که نامه سلیمان را به بلقیس، ملکه سبا، رسانید؛ هم چنین، او تصریح کرده است: «حافظ به مرغ سلیمان همین یک بار، ولی به هدهد بارها اشاره کرده است» (خرمشاهی ۱۳۸۰: ج ۲، ۹۳۰-۹۳۱). خرمشاهی نیز در این جا اشاره ای به رابطه احتمالی عنقا و سلیمان نکرده است. موتیف «عنقا و سلیمان» حتی در شعر شعرای متأخرتر نیز جلوه یافته است. محتشم کاشانی (۹۳۵-۹۹۶ ق) در یکی از غزلیات خود می گوید:

مژده را شد بال و پر پیدا که موران ضعیف      قوت عنقا ز تشریف سلیمان یافتند  
(محتشم ۱۳۸۰: ج ۱، ۷۴۶)

سیدی علی رییس (م ۹۷۰ق)، معروف به کاتبی، از فرمان‌دهان ناوگان عثمانی در دریای سرخ و خلیج فارس، که مدتی در ایران به سر برده است، نیز در شعری ترکی به ماجرای عنقا و سلیمان اشاره کرده است:

دل قضا بیر لا قدر دین عقل ایلا قیلسه جدل

مین صاغینور مین قیلور عنقا سلیمان بیر لا بحث

(کاتبی ۱۳۵۵: ۱۵۳)

ترجمهٔ شعر چنین است: اگر دل دربارهٔ قضا و قدر با عقل جدل کند، من گمان ندارم که عنقا با سلیمان بحث کند.

آیا این همه اشارت در شعر شاعران و این همه تلازم میان «عنقا و سلیمان» صرفاً تصادفی است؟ یا آن‌که شاعران فقط به وجههٔ نمادین این عناصر نظر داشته‌اند؟ به نظر می‌رسد این ارتباط بر باورهایی مبتنی بوده که به تدریج از ذهن و ضمیر بسیاری از شارحان ادب فارسی زدوده شده است. در ادامه، با بررسی چند متن کهن تاریخی و تفسیری، ارتباط موتیفی عنقا و سلیمان را نشان خواهیم داد. بدیهی است که مخاطب می‌تواند با پیش‌زمینهٔ ذهنی این روایت تفسیری از این اشعار خوانشی متفاوت و معنادارتر داشته باشد.

### ۳. عنقا و سلیمان در متون تفسیری و تاریخی

روایت معروفی در متون تاریخی و تفسیری فارسی و عربی به داستان و ارتباط عنقا یا سیمرغ با سلیمان نبی اشاره دارد و به گمان ما، حتی ماجرای عزلت‌گزینی و پنهان‌شدن عنقا از چشم خلق بعدها براساس همین روایت در ادب فارسی شهرت یافته است. نکتهٔ جالب آن است که با وجود آن‌که عزلت‌گزینی و گوشه‌گیری عنقا بسیار مورد توجه شاعران بوده، اما نگارنده هنوز در جایی ندیده است که شارحان وجه تلمیحی آن را توضیح داده باشند، زیرا ماجرای عنقا و سلیمان اساساً مورد توجه شارحان نبوده و با گذشت زمان به دست فراموشی سپرده شده است. گویا کهن‌ترین متن تفسیری فارسی دربرگیرندهٔ این داستان تفسیر سورآبادی (قرن پنجم) است. ما متن کامل این روایت را از همین تفسیر نقل و سپس منابع دیگر را بررسی و تحلیل می‌کنیم:

و در اخبار است که روزی مرغی نزد سلیمان آمد، دیر بود تا نیامده بود، سلیمان با وی عتاب کرد. گفت: یا رسول‌الله، با قضای خدای می‌برنایم. سلیمان او را معذور

داشت. عنقا گفت: یا رسول الله، حدیث قضا و قدر هیچ گونه در دل من می نشود، چه کنم؟ سلیمان گفت: عجبی تو را بگویم تا عبرت گیری و به قضای خدا اقرار دهی؛ دوش ملک مغرب را پسری آمد و ملک مشرق را دختری و قضای خدای آن است که ایشان به حرام به هم رسند در غریب ترین جایی. عنقا گفت: یا نبی الله، آن جای را فرا من نمای تا من قضا را بگردانم. سلیمان گفت: دروغ گویی، خواهی که بدانی آن جای فلان شهر است به مشرق و فلان شهر به مغرب. عنقا به هوا بر شد؛ چندان که فرونگریست همه زمین را چون یک شهر دید بر سر آب، فرونگریست آن دختر را دید در میان دایگان. فرو آمد او را بر بود و به کوهی برد در میان دریا، در جهان کوه از آن بلندتر نه، بر سر آن کوه درختی بود آن را هزار شاخ، هر شاخی چند بزرگ ترین درختی در زمین. عنقا بر آن درخت آشیانی نرم بساخت و آن دختر را آن جا فرود آورد و انواع اطعمه و فواکه و اشربه به وی می آورد و او را می پرورد تا برسد. و آن پسر آن جا که بود بالغ شد و حریص بود بر صید، آرزوش کرد صید دریا، ساز آن بساخت و در کشتی نشست با وزیری و ندیمی و حاجبی و غلامی و کنیزکی و طباحی و شراب داری و بازی و سگی و سگبانی و مطربی و از طعام و شراب هر چه بپایست.

چون در کشتی نشست باد درآمد کشتی را براند، پنجاه شبان روز می برد هر شبان روزی یک ساله راه تا بدان کوه رسید، آن جا فروداشت. مطرب آواز طرب و ملاحی و معازف و مغانی برکشید خوش ترین آوازی. آن دختر سر از آن آشیان بر کرد، سایه وی بر آن ملک زاده افتاد، برنگریست آن دختر را بدید به غایت جمال، دلش در وی آویخت گفت: تو که ای؟ گفت: من دختر عنقا ام، مرا وی پرورده است، نیکوترین پرورشی، هر بامداد به مجلس سلیمان رود آن گه باز آید با هر نعمتی که مرا باید. آن پسر بگریست از عشق دختر. دختر گفت: چرا می گویی؟ گفت: بر تو می گریم، چون تو مردمی خالی مانده از همه لذات و راحت و سماع های خوش جدا مانده. دختر گفت: چون کنم تا مرا با تو انس بود؟ پسر گفت: من حیلتی بکنم تا به هم رسیم. اسبی را میان تهی کرد و به کافور و مشک خوش بوی کرد، گفت: من در میان آن شوم، تو عنقا را گوی تا اسب را نزد تو آرد، خود نداند که من در میانم. چنان بکرد، به هم رسیدند، زن بار گرفت. باد سلیمان را آگاه کرد. سلیمان عنقا را بگفت. عنقا انکار کرد. سلیمان گفت: برو آن اسب را به من آر. بیاورد، غلام را و جاریه را هر دو در میان آن اسب بدیدند. عنقا اقرار داد به قضای خدای و از شرم و تشویر آن ناپدید گشت از میان خلق (سورآبادی ۱۳۸۰: ج ۳، ۱۷۶۲-۱۷۶۳).

این روایت در منابع کهن دیگر نیز با اختلافاتی اندک آمده است. یکی از کهن‌ترین منابع فارسی این داستان ترجمه پارسی تاریخ طبری، معروف به تاریخ‌نامه طبری (نیمه قرن چهارم)، است. در دست‌نویسی از این کتاب (مورخ اول شوال ۷۰۲ ق)، که به شماره ۴۲۸۵ در کتاب‌خانه فاتح ترکیه نگه‌داری می‌شود و با رمز «فا» در تصحیح محمد روشن مورد استفاده قرار گرفته است (برای اهمیت این نسخه، بنگرید به طبری ۱۳۷۸: ج ۱، ۵۱-۵۳)، صورت مختصر و ناقص این داستان ذکر شده است و عنوان آن نیز «حدیث القدر ما جرى بین سلیمان و بین عنقا» است (همان: ج ۲، ۹۴۳-۹۴۴). یکی دیگر از منابع فارسی این روایت کتاب *مجملة التواریخ و القصص* (قرن ششم) است. در این کتاب نیز مانند *تاریخ‌نامه طبری*، به جای واژه عنقا، معادل فارسی آن یعنی سیمرغ آمده است (مجملة التواریخ و القصص، بی‌تا: ۲۱۰).

این داستان در منابع اسلامی نیز که به زبان عربی نوشته شده‌اند آمده است. به نظر می‌رسد یکی از کهن‌ترین منابع عربی نقل این روایت کتاب *البدء و التاریخ مقدسی* است که در سال ۳۵۵ ق در بُست سیستان برای یکی از امیران سامانی نوشته شده است؛ البته مقدسی به این داستان اشارتی کوتاه کرده است (مقدسی بی‌تا: ج ۳، ۱۴۹). نویری (۶۷۷-۷۳۳ ق) یکی از کسانی است که روایتی بسیار مفصل را از این داستان با عنوان «ذکر خبر العنقاء فی القضاء و القدر» آورده است. جالب آن است که او این روایت را از قول جعفر بن محمد الصادق (ع) نقل کرده است (نویری ۱۴۲۳: ج ۱۴، ۸۶-۹۲). کافیحی (م ۸۷۹ ق) نیز در باب سوم کتاب *المختصر فی علم التاریخ ذیل «ما یتعلق بشرح العنقاء»* این روایت را آورده است (کافیحی ۱۴۱۰: ۱۱۲-۱۱۳). در کتاب‌های متأخرتر عربی نیز این داستان نقل شده است (برای نمونه، بنگرید به بحرانی ۱۹۹۸: ج ۲، ۲۷۶-۲۷۹).

روایت عنقا و سلیمان در منابع اسلامی دست‌کم چند شاخصه اصلی دارد که به‌طور مشخص در ادبیات فارسی جلوه یافته‌اند. در ادامه، این شاخصه‌ها را بررسی می‌کنیم:

۱. در این روایت عنقا یا سیمرغ از پرندگان نزدیک و مقربان به حضرت سلیمان شمرده شده است، به‌گونه‌ای که گاه طرف مشورت سلیمان قرار می‌گرفته و حتی اعتراض او به قضا و قدر نیز دلالتی بر این نزدیکی است. از همین رو، در شعرهای سنایی، خاقانی، و دیگر شاعران یادشده این همراهی و تداعی معنایی وجود دارد. گویا این داستان چنان در ذهن و ضمیر این شاعران جای خوش کرده که با ذکر هر کدام از موتیف‌های «عنقا» یا «سلیمان» دیگری نیز در ذهن تداعی می‌شده است؛ در غیر این صورت، چه لزومی داشته که



در میان این همه پرنده‌های گوناگون این بسامد بالا از همراهی عنقا و سلیمان در ابیات شعری وجود داشته باشد؛

۲. این روایت در ذم قدریه یا قائلان به اختیار و به‌طور کلی، مخالفان قضاوقدر وارد شده است و بعید نیست که ساختن آن تلاش اشاعره برای تبیین مواضع خود باشد. برخی از شاعران هنگام استفاده از این موتیف به گفتمان حاکم بر داستان نیز توجه داشته‌اند، بی‌آن‌که اشاره مستقیمی بدان بکنند. برای نمونه، در شعری که حافظ به داستان عنقا و سلیمان اشاره دارد ابیاتی آمده که به‌طور مستقیم مربوط به مسئله تقدیر و قضاوقدر است:

من به سرمنزل عنقا نه به خود بردم راه

ترک این مرحله با مرغ سلیمان کردم ...

نقش مستوری و مستی نه به دست من و توست

آن‌چه سلطان ازل گفت بکن، آن کردم

و حتی اشاره مستقیم به قرآن کریم در این شعر می‌تواند نشان‌دهنده تداعی معنای این داستان در متون تفسیری باشد:

صبح‌خیزی و سلامت‌طلبی چون حافظ هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم

(حافظ ۱۳۸۵: ج ۲، ۱۰۵۰)

کاتبی نیز، چنان‌که اشاره شد، وقتی در قرن دهم به داستان عنقا و سلیمان اشارت کرده، صراحتاً سخن از قضاوقدر به میان آورده است: «اگر هم دل درباره قضاوقدر با عقل جدل کند، من گمان ندارم که عنقا با سلیمان بحث کند» (کاتبی ۱۳۵۵: ۱۵۳)؛

۳. در تمامی روایات این داستان، عنقا یا سیمرخ دخترک را به کوه بلندی می‌برد که میان آب‌ها قرار دارد. این کوه با پاره‌ای از تعاریف کوه قاف، که در ادبیات فارسی آمده است، مشابهت دارد. چنان‌که ذیل تعریف‌های گوناگونی که از این کوه در لغت‌نامه دهخدا آمده است می‌توان به این مشابهت‌ها رسید: «گویند پانصد فرسنگ بالا دارد و بیش‌تر آن در میان آب است ... گویند عنقا بدان آشیان دارد ...» (دهخدا ۱۳۷۷: ذیل «قاف»). بعید نیست که یکی از ریشه‌های اصلی توجه به کوه قاف و ارتباط آن با عنقا یا سیمرخ نیز همین روایت داستانی باشد. آن‌چه این فرضیه را تقویت می‌کند حجم زیاد اشعاری است که شاعران فارسی‌زبان و به‌ویژه شاعران صوفی مسلک سروده‌اند. از آن‌جاکه این شاعران می‌کوشیدند از باورهای دینی و تفسیری مضمون‌سازی ادبی کنند، بعید نیست که از این روایت نیز مضمون

هم‌نشینی عنقا و سیمرغ با کوه قاف را بر ساخته باشند. برای نمونه، به چند بیت از غزلیات شمس مولانا توجه می‌کنیم:

صد هزاران مرغ دل پرکنده بین تو ز کوه قاف و از عنقا می‌پرس

(مولوی ۱۳۸۸: ج ۱، ۶۳۶)

باز از آن کوه قاف آمد عنقای عشق باز برآمد ز جان نعره و هیهای عشق

(همان: ۶۷۸)

ای که هستی ما ره را میند ما به کوه قاف و عنقا می‌رویم

(همان: ج ۲، ۸۷۸)

زار و معاف است کنون، غرق مصاف است کنون

بر که قاف است کنون، در پی عنقا دل من

(همان: ۹۳۸)

۴. عنقا در ادب فارسی همواره نماد گوشه‌گیری و عزلت بوده است، اما دست‌کم نگارنده در جایی ندیده است که شارحان ادبی اشاره‌ای به علت این ماجرا کرده باشند. به‌گمان ما، ریشه مضمون عزلت‌گزینی و گوشه‌گیری عنقا یا سیمرغ در ادبیات فارسی دقیقاً به همین روایت عنقا و سلیمان بازمی‌گردد. چنان‌که صراحتاً در این روایت آمده است، عنقا پس از موفق‌نشدن در اثبات سخن خویش، از شرم و تشویر، از دربار سلیمان جدا می‌شود و در گم‌نامی کنج عزلت اختیار می‌کند و به قول سوراآبادی «و از شرم و تشویر آن ناپدید گشت از میان خلق». توجه به این مضمون حتی در شناخت دست‌نویس‌های معتبر برخی از دیوان‌های شعری نیز مؤثر است. برای نمونه، در دست‌نویس کهن دیوان خاقانی (شماره ۹۷۶ کتابخانه مجلس شورای ملی)، که آن را از قرن ششم یا اندکی پس‌از آن دانسته‌اند و در تصحیح ضیاء‌الدین سجادی با رمز «مج» مشخص شده، این بیت (در بخش نسخه‌بدل‌ها) آمده است:

چو سیمرغ از آستان سلیمان سوی کوه قاف حیا می‌گریزم

(خاقانی ۱۳۸۸: ۹۰۵)

مشخص است که شاعر در این بیت دقیقاً به داستان عنقا و سلیمان نظر داشته است و باتوجه‌به احاطه شخصی مانند خاقانی بر گستره فرهنگ روایی و تفسیری ایرانی-اسلامی،

«عنقا و سلیمان» تلمیحی فراموش شده در ادب پارسی ۷۳

می توان این ضبط را ضبطی اصیل شمرد. این ابیات صائب تبریزی نیز اشارتی بدین ماجرا دارد:

پرده شرم و حیا بال و پر عنقا شده است      صبر از دلها چو کوه قاف دامن چیده است  
(صائب ۱۳۸۷: ج ۲، ۵۸۶)

پرده شرم و حیا شهیر عنقا شده است      پیر این عهد ز شوخی به جوان می ماند  
(همان: ج ۴، ۱۶۸۵)

در چشم این سیاه دلان نور شرم نیست      صائب مگر به دیده عنقا رود کسی  
(همان: ج ۶، ۲۳۸۰)

علاوه بر کاربرد عنصر شرم و حیا در رابطه عنقا و سلیمان، گوشه گیری و عزلت نیز در اشعار شاعران فارسی زبان جلوه فراوانی یافته است که در ذیل به چند نمونه اشاره می شود:

با هرکس منشین و میر از همگان نیز      بر راه خرد رو نه مگس باش نه عنقا  
(ناصر خسرو ۱۳۸۷: ۴)

گر به خدمت کم رسم معذور دار      کز پی عنقا نشان خواهم گزید  
(خاقانی ۱۳۸۸: ۱۷۱)

مرا که عزلت عنقا گرفتمی همه عمر      چنان اسیر گرفتی که باز تیهو را  
(سعدی ۱۳۸۵: ۱۹۸)

ببر ز خلق و ز عنقا قیاس کار بگیر      که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قاف است  
(حافظ ۱۳۸۵: ج ۱، ۱۹۳)

#### ۴. نتیجه گیری

بسیاری از روایات تفسیری اسلامی به مرور زمان در مضمون سازی های ادبی ازسوی شاعران و نویسندگان به کار رفته است. این روایات و داستان ها تلمیحات شاعرانه و سنت های ادبی گوناگونی را در ادبیات فارسی پدید آورده اند. با وجود این تأثیرات تفسیری، برخی از تلمیحات و اشارات شاعرانه به تدریج از نظر شارحان آثار ادبی دور مانده و به دست فراموشی سپرده شده اند. یکی از این داستان ها روایت عنقا و سلیمان نبی است که در متون تفسیری، تاریخی، و ادبی اسلامی و ایرانی وارد شده و براساس آن مضامین ویژه ای در ادب فارسی نقش بسته است.

مضامین ویژه روایت عنقا و سلیمان عبارت‌اند از: ۱. همراهی عنقا با سلیمان در مقام یکی از نزدیکان و مشاوران او و همین مضمون باعث ایجاد موتیف‌های «عنقا/ سیمرغ» و «سلیمان» شده است؛ ۲. ارتباط عنقا و کوه قاف که در این روایت داستانی بدان اشارتی شده است؛ ۳. ارتباط این عناصر موتیفی با مسئله تقدیر و قضا و قدر؛ ۴. اشاره به عزلت و دوری‌گزیدن عنقا از دربار سلیمان و دیدار مردم، به‌علت شرم و تشویر. به این مضامین در بسیاری از اشعار فارسی اشاره شده است بی‌آن‌که سابقه تلمیحی آن از جانب شارحان تبیین شود.

## کتاب‌نامه

- استعلامی، محمد (۱۳۸۷)، نقد و شرح قصاید خاقانی براساس تقریرات استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: زوار.
- بحرانی، یوسف بن احمد (۱۹۹۸)، الکشکول، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- برزگرخالقی، محمدرضا (۱۳۸۷)، شرح دیوان خاقانی، تهران: زوار.
- برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۴۲)، برهان قاطع، به‌کوشش محمد معین، تهران: کتاب‌فروشی ابن‌سینا.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۵)، دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ، تنظیم از سلیم نیساری، تهران: فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی.
- خاقانی، بدیل بن علی (۱۳۸۸)، دیوان، به‌کوشش سیدضیاءالدین سجادی، تهران: زوار.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۰)، حافظ‌نامه، تهران: علمی و فرهنگی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران: زوار.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۵)، غزل‌های سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: سخن.
- سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۸)، دیوان، به‌کوشش مدرس رضوی، تهران: سنایی.
- سورآبادی، عتیق بن محمد (۱۳۸۰)، تفسیر سورآبادی، تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نشر نو.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶)، تازیانه‌های سلوک: نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی، تهران: آگه.
- شمس‌الدین آملی، محمد بن محمود (۱۳۸۱)، نفایس‌الغنون فی عرایس‌العیون، تحقیق ابوالحسن شعرانی، تهران: اسلامیه.
- صائب، محمدعلی (۱۳۸۷)، دیوان صائب تبریزی، به‌کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۸)، تاریخ‌نامه طبری، به‌کوشش محمد روشن، تهران: سروش.

کاتبی، علی (۱۳۵۵)، *مرآت الممالک*، ترجمه محمود تفضلی و علی گنجعلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.  
کافیجی، محمد بن سلیمان (۱۴۱۰ ق)، *المختصر فی علم التاریخ*، تحقیق محمد کمال‌الدین عزالدین، بیروت: عالم‌الکتب.

کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۹)، *گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی*، تهران: نشر مرکز.  
ماحوزی، مهدی (۱۳۷۷)، *آتش اندر چنگ: گزیده‌ای از دیوان خاقانی شروانی*، تهران: سخن.  
مجدی، محمد بن ابیطالب (۱۳۶۲)، *زینت‌المجالس*، تهران: کتاب‌خانه سنایی.  
مجرد، مجتبی (۱۳۹۴)، «با قطار خوک در بیت‌المقدس پی منہ: تأملی بر بیستی از خاقانی شروانی»، *جستارهای ادبی*، ش ۱۹۱.

*مجمل‌التواریخ والقصص (بی‌تا)*، به‌کوشش ملک‌الشعراى بهار، تهران: کلاله خاور.  
محتشم، علی بن احمد (۱۳۸۰)، *هفت دیوان محتشم کاشانی*، مقدمه و تصحیح و تعلیقات عبدالحسین نوایی و مهدی صدری، تهران: میراث مکتوب.

مقدس، مطهر بن طاهر (بی‌تا)، *البدء والتاریخ*، بی‌جا: مکتبه الثقافة الدینیة.  
مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۸۸)، *غزلیات شمس تبریزی*، مقدمه و گزینش و تفسیر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.

ناصر خسرو (۱۳۸۷)، *دیوان*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.  
نویری، احمد بن عبدالوهاب (۱۴۲۳ ق)، *نهایة الأرب فی فنون الأدب*، قاهره: دارالکتب والوثائق القومیة.

